

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح خطبه صديقه كبرى، فاطمه زهراء، سلام الله عليها (18)
و ايام سوگواری آن مظلومه شهیده

چهارشنبه 01-07-1430؛ 03-04-1388؛ 24-06-2009

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (42:23) (الشورى)

(بگو نمی‌خواهم از شما بر آن مزدی مگر دوستی در خویشان را، و کسی که کسب کند خوبی را، می‌افزائیم مر او را در آن خوبی، به درستی که خدا غفور شکور است)

I. ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ! اْعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ، وَأَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَقُولُ عَوْدًا وَبَدْعًا، وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا، وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا: {لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ} فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَتَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ، وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، وَنِعْمَ الْمَغْزِيُّ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَبَلَغَ الرَّسَالَةَ صَادِعًا بِالْإِذَارَةِ، مَائِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا ثَبَجَهُمْ، آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ، وَيَنْكُثُ الْهَامَ، حَتَّىٰ انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ، حَتَّىٰ تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنِ صُبْحِهِ، وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنِ مَخْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَخَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَطَاحَ وَشِيطُ النِّفَاقِ، وَأَنْحَلَتْ عَقْدُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ، وَفُهِتْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِّنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ، وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ، مُدْقَةَ الشَّارِبِ، وَنَهْرَةَ الطَّامِعِ، وَقُبْسَةَ الْعَجَلَانِ، وَمَوْطَى الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَتَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَذِلَّةٌ خَاسِنِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ.

سپس گفت: ای مردم، بدانید که من فاطمه‌ام و پدرم محمد، صلی الله علیه و آله، است، همواره خواهم گفت، و غلط نمی‌گویم آنچه را می‌گویم، زیاده‌روی نمی‌کنم در آنچه انجام می‌دهم.

"لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ" (9:128 التوبة) (هر آینه آمد شما را پیامبری از خودتان، که بر او گران است آنچه شما را رنج می‌دهد. سخت به شما دلبسته است، و با مؤمنان رؤوف و رحیم است). اگر نسب او را بدانید و بشناسیدش، او را پدر من بیابید، نه پدر زنان خود، و برادر پسر عموی من نه مردان شما. و چه نیکو کسی باشد او، صلی الله علیه و آله، برای منسوب بودن. پس، رسالت خویش را ابلاغ فرمود با اظهار انذار، و بدون گرایش به مسلک مشرکان، با زدن در میانه (کمر) آنها، و گرفتن حلقومشان، و در حالی که دعوت کننده بود به راه پروردگارش با حکمت و موعظه حسنه، می‌شکست بت‌هایشان را، و با سر بر زمینشان می‌کوبید، تا اینکه جمع ایشان شکست خورد، و پا به فرار گذاشتند تا شب شکافت از صبحش، و تا حق آشکار شد از محض خود، و پیشوای دین سخن گفت، و بانگ شیاطین فرو نشست، و نابود شدند فرومایگان نفاق، و گشوده شد گره‌های کفر و جدایی، و بر زبان رانید کلمه اخلاص را در میان جماعتی از سپیدرویان پاک نهاد، در حالی بودید بر لب پرتگاه گودالی از آتش، جرعه‌ای بودید برای تشنگان، و فرصتی برای هر طمع‌کنندگان، و پاره آتشی برای عجله‌دارندگان، له شده زیر گام‌ها، آب‌های گندیده می‌آشامیدید، و برگ درختان می‌چیدید، ذلیلانی خفه‌شده، که می‌ترسیدید مردم از آن وحشت داشتند که مردم بر بایندتان از اطراف.

1. وَ نِعْمَ الْمَغْزِيُّ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: و چه نیکو کسی باشد او، صلی الله علیه و آله، برای منسوب بودن. افتخار نمودن است به نسبت به رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم. بیانگر معرفتی است که فاطمه زهراء، سلام الله عليها، نسبت به رسول الله، صلی الله علیه و سلم، داشت، و شکر و سپاس پدری روحانی و جسمانی چون نبی اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، حافظ:

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

2. فَبَلَغَ الرَّسَالَةَ صَادِعًا بِالْإِذَارَةِ: پس، رسالت خویش را ابلاغ فرمود با اظهار انذار. "صدع" اظهار است. این نشان می‌دهد که در ابلاغ رسالت، رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، بیشتر انذار فرمودند تا تبشیر برای آنکه اکثر مردم از روی عشق و محبت سوی حق تعالی نمی‌روند، بلکه به مصون ماندن خود از سختی و رنج را بیشتر اهمیت می‌دهند، و رسالت بیشتر متوجه عامه مردم است.

با اینکه خدای تعالی در قرآن کریم، از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، هم با عنوان بشیر و هم با عنوان نذیر یاد می‌فرماید، هیچ لفظ بشیر را برای آن حضرت، صلی الله علیه و آله و سلم، به تنهایی بکار نبرده است بلکه آن را همراه با نذیر

آورده است، لیکن بسیار به لسان حصر از او، صلی الله علیه و آله و سلم، با عنوان نذیر یاد می‌فرماید. برای مثال می‌فرماید، "وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ" (46:9 الأحقاف) (و من نیستم مگر ترساننده‌ای آشکار).

3. مَانِلًا عَنْ مَذْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا ثُبُجَهُمْ، أَخِذًا بِأَعْظَمِهِمْ: و بدون گرایش به مسلک مشرکان، با زدن در میانه (کمر) آنها، و گرفتن حلقومشان. "الْتَّبِجُ" میان شانه و کمر، و ثبج هر چیزی میان آن چیز، بیشتر آن چیز، و بالای آن چیز است. "الْكُظْمُ" محل خروج نفس از حلق است. مراد آن است که هیچ گونه مدارا و تمایلی نسبت به مشرکان نشان نمی‌داد.

خدای تعالی می‌فرماید، "وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ" (68:9 القلم) (دوست دارند که سازش می‌کردی تا آنها هم سازش کنند). مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه کریمه، می‌فرماید: کلمه "یدهنون" از مصدر "ادهان" است که مصدر باب افعال از ماده "دهن" است، و "دهن" به معنای روغن، و ادهان و مداهنه به معنای روغن مالی، و به اصطلاح فارسی "ماست مالی" است، که کنایه است از نرمی و روی خوش نشان دادن. و معنای آیه این است که این تکذیب‌گران دوست می‌دارند تو با نزدیک شدن به دین آنان روی خوش به ایشان نشان دهی، ایشان هم با نزدیک شدن به دین تو روی خوش به تو نشان دهند، و خلاصه اینکه دوست دارند کمی تو از دینت مایه بگذاری، کمی هم آنان از دین خودشان مایه بگذارند، و هر یک در باره دین دیگری مسامحه روا بدارید، هم چنان که نقل شده که کفار به رسول خدا (ص) پیشنهاد کرده بودند از تعرض به خدایان ایشان کوتاه بپایند، و ایشان هم متقابلاً متعرض پروردگار او نشوند. با آنچه گذشت روشن گردید که متعلق مودت کفار مجموع "لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ" بوده، و حرف "فاء" در کلمه دوم فای نتیجه‌گیری است، نه سببیت.

4. دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ: و در حالی که دعوت کننده بود به راه پروردگارش با حکمت و موعظه حسنه. یعنی، با مشرکان سازش نمی‌کرد تا حق کتمان نگردد، لیکن مردم را به حکمت و موعظه حسنه به سوی راه پروردگار خود دعوت می‌کرد.

خدای تعالی رسول گرامی خود، صلی الله علیه و آله و سلم، را فرمود، "ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ" (16:125 النحل) (بخوان به راه پروردگارت با حکمت و پند خوب و مجادله کن با ایشان بدانچه آن خویتر است. به‌درستی که پروردگار تو او است دانایتر به آنکه گمشد از راهش، و او است دانایتر به هدایت یافتگان).

برای فهم بهتر این کلام خدای سبحان، و سخن فاطمه زهرا، سلام الله علیها، در اینجا توضیحاتی را از استاد عارف آیه الله جوادی آملی نقل می‌کنیم:

سخن نورانی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در این باره، این است که شکوفایی دفیینه های عقلی انسانها سیره‌ی مشترک انبیا، علیهم السلام است، "وَلْيُذَكِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ" (نهج البلاغه، خ 1). خدای سبحان سرزمین پر دفیینه ای به نام عقل، که دارای معادن گرانمایه‌ی الهی است، به امته‌ا و انسانها مرحمت فرمود و یکی از مهمترین برنامه‌های انبیا (علیهم السلام) کند و کاو زمینه دل و شکوفایی فرزاندگی و خردمندی صاحب دلان است.

پس انبیا (علیهم السلام) اولاً، دفیینه های دل را بیرون می‌آورند. و ثانیاً، دل را مشروح و باز می‌کنند تا ظرفیتش برای فراگیری علوم موافق با فطرت که مبادی آن را خود به همراه آورده اند بیشتر گردد؛ زیرا هدف اصلی آفرینش، معرفت و محبت و عبادت خدای سبحان و اساس همه‌ی آنها معرفت است و معرفت نیز با هوشیاری و فرزاندگی حاصل می‌شود، از این رو انبیا می‌کوشند تا هم آن دفیینه های درونی را شکوفا و آشکار کنند و هم ره توشه‌ی بیرونی را به آنان اهدا کنند تا آنان عارف و آگاه گردند. این مهم گاهی به صورت برهان یا موعظت است، "ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ" (16:125 النحل) (بخوان به راه پروردگارت با حکمت و پند خوب). و گاه به صورت جدال ثانوی، "وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ" (16:125 النحل) (و مجادله کن با ایشان بدانچه آن خویتر است)، و چون ممکن است علم به تنهایی و بدون مصاحبت ایمان، داعیه دار تمدن گردد - که در این صورت شُرور و تباهی‌های فراوانی را به همراه دارد - موعظت پیام‌آوران الهی برای شکوفایی دفیینه های عقل عملی، به موازات حکمت که به منظور رشد و بالندگی عقل نظری ارایه می‌شود، مطرح خواهد بود. (تفسیر موضوعی، ج 9، ص 139-138)

قرآن کریم، حکمت را که کار عقل است، در برابر موعظه و جدال احسن قرار می‌دهد، ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ" (16:125 النحل) (بخوان به راه پروردگارت با حکمت و پند خوب و مجادله کن با ایشان بدانچه آن خویتر است). دعوت به خدا و سبیل خدا، سه راه دارد؛ حکمت، موعظه‌ی حسنه و جدال احسن. پیداست حکمتی که غیر از جدال و موعظه است، همان حکمت مصطلح فلسفی است؛ زیرا حکمت، مقدمات بی‌نی است که عهده دار تبیین حقایق نظری است و موعظه، درباره‌ی اخلاقیات و باید و نباید از آرای محمود کمک می‌گیرد و جدال احسن از مشهورات و مسلمات و مقبولات استمداد می‌کند؛ یعنی در جدال احسن از مقدماتی استفاده می‌شود که مورد پذیرش طرف مقابل باشد؛ مانند مشهورات و آرای محمود؛ وگرنه جدال باطل است. از این‌رو، قرآن فرمود، "وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ" (29:46) العنکبوت) با اهل کتاب به غیر جدال احسن مجادله نکنید.

5. **يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ، وَيَنْكُثُ الْهَامَ:** می شکست بت هایشان را، و با سر بر زمینشان می کوبید. "النَّكْثُ" افکندن شخص است با سر بر زمین. "الهام" جمع "الهامة"، بدون تشدید، به معنای رأس و سر می باشد. مراد آن است که هرچه را مانع راه سعادت خلق بود، از پیش روی آنها برداشت بهویژه بت های رؤساء و رهبران آنها را که مردم را به عبودیت خود می خواندند، و از حق باز می داشتند. مولانا در دفتر دوم مثنوی، می فرماید:

چند بت بشکست احمد در جهان	تا که یا رب گوی گشتند امتان
گر نبودی کوشش احمد تو هم	می پرستیدی چو اجدادت صنم
این سرت و ا رست از سجده صنم	تا بدانی حق او را بر امم
گر بگویی شکر این رستن بگو	کز بت باطن همت برهاند او
مر سرت را چون رها کنید از بتان	هم بدان قوت تو دل را و راهان
سر ز شکر دین از آن برتافتی	کز پدر میراث مفتش یافتی
مرد میراثی چه داند قدر مال	رستمی جان کند و مجان یافت زال

6. **حَتَّىٰ انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ:** تا اینکه جمع ایشان شکست خورد، و پا به فرار گذاشتند. اشاره است به فداکاری ها و شجاعت های رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، به توفیق و تایید خدای تعالی تا آنکه کفر و شرک را شکست داد و منهزم گردانید، چنانچه خدای تعالی فرمود، "سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ" (54:45 القمر) (زودا که این جمع در هم شکسته شود و پشت کنند). چنانچه مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرماید، [خدای تعالی در آیه قبل فرمود:] پرسیم آیا کفار می گویند ما مردمی هستیم مجتمع و متحد که از هر کسی که بخواهد به ما صدمه ای وارد آورد انتقام می گیریم؟ و یا این است که ما یکدیگر را یاری می کنیم و شکست نمی خوریم؟

"سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ" الف و لام در کلمه "الجمع" الف و لام عهد زکری است، می فهماند گفتار در باره همان جمعی است که قبلاً ذکر شده بود، و الف و لام در کلمه "الدُّبُرَ" الف و لام جنس است، و معنای "تولی دبر" پشت به جنگ کردن و عقبگرد کردن است، و معنای آیه این است که: همین جمعیتی که به آن می بالند به زودی شکست خورده و عقبگرد می کنند و پا به فرار می گذارند. و در این آیه از شکست کفار و تفرق جمعیت آنان پیشگویی می کند، و دلالت دارد بر اینکه این شکست و مغلوبیت ایشان در جنگی واقع خواهد شد که خودشان به راه می اندازند، و همین طور هم شد، یعنی جنگ بدر پیش آمده و کفار شکست خوردند، و این خود یکی از پیشگویی های قرآن کریم است.

7. **حَتَّىٰ تَفْرَىٰ اللَّيْلُ عَنْ صُجْبِهِ، وَأَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَخْضِهِ:** تا شب شکافت از صبحش، و تا حق آشکار شد از محض خود. یعنی، رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، جهاد و مبارزه با طاغوت ها و مشرکان و کفار حق ستیز را به طرق گوناگون ادامه داد تا آنکه صبح امید روحانیت از پس شب تاریک و ظلمانی یأس و گمراهی سر بر آورد، و حق روشنا گردید و آشکار به صورت محض و خالص. خدای تعالی می فرماید، "وَاللَّيْلُ إِذَا عَسَسَ وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ" (81: 17: 18 التکویر) (و قسم به شب، هنگامی که پشت کند و به آخر رسد، و به صبح، هنگامی که تنفس کند). مرحوم علامه طباطبایی در المیزان می فرماید: و این نوعی استعاره است که صبح، بعد از آنکه ظلمت شب را شکافته و طلوع کرده به کسی تشبیه کرده که بعد از اعمال دشواری که انجام داده و لحظه فراغت یافته تا استراحت کند نفسی عمیق می کشد، روشنی افق هم تنفسی است از صبح. و در تأویلات نجمیه گفته است: سوگند به ادبار شب را اشاره می داند به شب طبیعت که متشعشع گردیده است از تاریکی غیب بشریت با اتباع احکام شریعت و مخالفات با آثار طبیعت، سوگند به صبح هنگام تنفس را، اشاره به صبح روز روحانیت چون کشف گردد و ظاهر سازد آداب طریقت و رسوم حقیقت را، و آن برترین قسم ها و با فضیلت ترین ایمان است. حافظ:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد	زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود	عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل	نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد
صبح امید که بد معتکف پرده غیب	گو برون آی که کار شب تار آخر شد
آن پریشانی شب های دراز و غم دل	همه در سایه گیسوی نگار آخر شد
باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز	قصه غصه که در دولت یار آخر شد
ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد	که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد
در شمار ار چه نیلورد کسی حافظ را	شکر کان محنت بی جد و شمار آخر شد

8. **وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَخَرَسَتْ شَفَاقِشُ الشَّيَاطِينِ، وَطَاحَ وَشِيطُ النَّفَاقِ، وَانْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ:** و پیشوای دین سخن گفت، و بانگ شیاطین فرو نشست، و نابود شدند فرومایگان نفاق، و گشوده شد گره های کفر و جدایی. "زعییم الدین" زعییم قوم سبید و سخنگویی آنهاست، و "زعییم" کفیل نیز می باشد. "الشفاق" جمع "شقیقه" شش مانندی است که شتر در وقت بانگ و مستی از دهان بیرون می آورد. به نظر می رسد اضافه "زعییم الدین" اضافه اختصاصی باشد، نه بیانی. اگر اضافه اختصاصی بوده باشد،

مراد آن است که رهبر و سید و کفیل دین و سخنگوی دین، پس از آنکه شرک و کفر شکست خوردند، و حق و حقیقت آشکار گردید، توانست با آزادی سخن بگوید، و کلام خدا را بگوش جهانیان برساند، و در آن هنگام و در نتیجه سخن گفتن زعیم دین، شیاطین خفه شدند و بانگ مستانه آنها فرو نشست، و اهل نفاق فرومایه نابود شدند و حیل‌های آنها رنگ باخت، و کفر و جدایی و اختلاف از میان برخاست. آری، بانگ شیاطین و منافقان و خودنمایی آنها با سخن گفتن سید دین، خاموش شد و رنگ باخت. حافظ:

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

9. **وَفُتِّهُم بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخَمَاصِ:** و بر زبان رانیدید کلمه اخلاص را در میان جماعتی از سپیدرویان پاک نهاد. "فاه فلان بالكلام" یعنی تلفظ کرد آن را، "تقوه" بر زبان راندن است، "کلمه الاخلاص" همان کلمه توحید است؛ "نفر" جماعت است، "الخِماص" جمع خمیص است، و خمیصه بر باریکی شکم و خالی بودن آن از طعام إطلاق می‌شود، گفته می‌شود "فلان خمیص البطن من اموال الناس"، یعنی پاک است و تهی از اموال مردم. و در این جمله تعریضی است بدانکه ایمان آنها به توحید و خدای تعالی زبانی بود، نه قلبی. گفته شده است که مراد از "البیض الخماص" (سپیدرویان پاک‌نهاد) یا اهل البیت، علیهم السلام، است. و مؤید آن جمله‌ای است که در نسخه کشف الغمّه اضافه دارد، "فی نفر من البیض الخماص، الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً"، و یا مراد کسانی از غیر عرب و عجم هستند مانند سلمان، رضی الله عنه، و غیر او که به درستی و از سر اخلاص ایمان آورده بودند، زیرا به اهل فارس، "بیض" گفته می‌شد، به خاطر غلبه سفیدی رنگشان و پولشان، که اکثر نقره بود، چنانچه به اهل شام، "حمر" گفته می‌شد به خاطر سرخی رنگشان و اینکه طلا در اموالشان بیشتر بود. البته، معنای اول مناسب‌تر است.

10. **وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ:** در حالی بودید بر لب پرتگاه گودالی از آتش. اشاره است به منت خدای تعالی بر آنها با اسلام که آنها را دشمنی و کینه‌توزی و جنگ و خون‌ریزی‌های جاهلی نجات داد. خدای سبحان می‌فرماید، "وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ فُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ" (3:103 آل عمران) (و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دلهای شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید)

11. **مُدَقَّةَ الشَّارِبِ، وَنُهْزَةَ الطَّامِعِ، وَقُبْسَةَ الْعَجَلَانِ، وَمَوْطِئَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَتَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَذِلَّةَ خَاسِنِينَ:** جرعه‌ای بودید برای تشنگان، و فرصتی برای هر طمع‌کنندگان، و پاره آتشی برای عجله‌دارندگان، له شده زیر گام‌ها، آب‌های گندیده می‌اشامیدید، و برگ درختان می‌چیدید، ذلیلانی خفه‌شده. اشاره است به اوضاع و شرایط اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی عرب حجاز قبل از اسلام، که تا چه حد خوار و زبون و ضعیف بود که کسانی از بیرون و درون خودشان بر آنها می‌تاخت و آنها برای مقاصد خود به بردگی می‌گرفت، و معیشتی بسیار ابتدایی داشتند که در خور انسانیت آنها نبود.

12. **تَخَافُونَ أَنْ يَخْطِفَكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ:** که می‌ترسیدید مردم از آن وحشت داشتید که مردم بر بایندتان از اطراف. یعنی، نه امنیت اجتماعی و سیاسی داشتید، و نه آرامش روحی روانی. اشاره است به قول خدای تعالی، "وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخْطِفَكُمْ النَّاسُ فَأَوَاكُم وَايَدُكُمْ بِبَصَرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ" (8:26 الأنفال) (و به یاد آورید آن هنگام را که اندک بودید و در شمار زبون‌شدگان این سرزمین، بیم آن داشتید که مردم بر بایندتان و خدا پناهتان داد و یاری کرد و پیروز گردانید و از چیزهای پاکیزه روزی داد، باشد که سپاس گوید).